

ذهن چینی

---

-Bollas, Christopher, 1943

سرشناسه: بولاس، کریستوفر، ۱۹۴۳ - م.

عنوان و نام پدیدآور: ذهن چینی / کریستوفر بولاس؛ ترجمه سحر اعلایی.

مشخصات نشر: تهران: ققنوس، ۱۴۰۲.

مشخصات ظاهری: ۲۰۸ ص.

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۰۴-۰۵۰۱-۶

وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا

یادداشت: عنوان اصلی: China on the Mind, 2013.

یادداشت: کتابنامه.

یادداشت: نمایه.

موضوع: بودیسم و روانکاوی

موضوع: Buddhism and psychoanalysis

موضوع: چین - تمدن

موضوع: China -- Civilization

شناسه افزوده: سحر، ۱۳۶۳، مترجم

رده‌بندی کنگره: BQ ۴۵۷۰

رده‌بندی دیویی: ۱۵۰/۱۹۵

شماره کتاب‌شناسی ملی: ۹۳۳۸۸۱۶

---

# ذہن چینی

کریستوفر بولاس  
ترجمہ سحر اعلائی



این کتاب ترجمه‌ای است از:

*China on the Mind*

Christopher Bollas

Routledge, 2013



انتشارات قنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری،

شماره ۱۱۱، تلفن ۴۰ ۸۶ ۴۰ ۶۶

ویرایش، آماده‌سازی و امور فنی:

تحریریه انتشارات قنوس

\* \* \*

کریستوفر بولاس

ذهن چینی

ترجمه سحر اعلائی

چاپ اول

۷۷۰ نسخه

۱۴۰۲

چاپ سروش

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۹۷۸ - ۶۲۲ - ۰۴ - ۰۵۰۱ - ۶

ISBN: 978 - 622 - 04 - 0501 - 6

[www.qoqnoos.ir](http://www.qoqnoos.ir)

Printed in Iran

۱۳۰۰۰۰ تومان

چندهزار سال پیش، فرهنگ هندواروپایی به دو شیوه تفکر انشعاب پیدا کرد: یکی به غرب گرایید و دیگری به شرق. کریستوفر بولاس ضمن شناسایی تفاوت‌های این دو نشان می‌دهد که اکنون چگونه این ذهنیت‌ها دوباره، به ویژه در روانکاوی، به یکدیگر نزدیک می‌شوند.

بولاس با مقایسه مبتنی بر تداعی آزاد میان روانکاوان غربی و فیلسوفان شرقی نشان می‌دهد که چگونه استفاده شرقی‌ها از شعر به صورت جمعی تکامل پیدا کرده است تا خود<sup>۱</sup> فردی را در خویش جای دهد. او از یک سو این سنت را به پراکسیس روانکاوی وینیکات و خان ربط می‌دهد و آن‌ها را به واسطه ارجحیت دادن به انزوا و فرم‌های غیرکلامی ارتباط با دائوئیسم پیوند می‌زند. از سوی دیگر، بولاس این مطلب را بررسی می‌کند که چگونه یونگ و بیون و روزنفلد اخلاق کنفوسیوسی را که جنس ذهن فرد و گروه را جمعی می‌داند جذب خود کرده‌اند، در حالی که بنا به استدلال او روانکاوی فرویدی فضایی ناخودآگاه برای مواجهه این دو دیدگاه فراهم کرده است.

اثر جذاب بولاس برای روانکاوان، روان‌درمانگران، شرق‌شناسان و کسانی که به مطالعات فرهنگی علاقه‌مندند سودمند خواهد بود. کریستوفر بولاس روان‌کاو و رمان‌نویس است.

---

۱. self: از این پس در سراسر کتاب خود به معنی self به صورت سیاه می‌آید. - م.



برای سیامک، شکوفه و سپیده





## فهرست

تقدیر و تشکر.....	۱۱
مقدمه.....	۱۵

### بخش اول: پیش‌انگاره‌ها

۱. لحظه‌ها.....	۳۹
۲. خود به مثابه شعر.....	۵۱
۳. مناسک گذار.....	۷۳

### بخش دوم: دریافت‌ها

۴. دروازه زندگی.....	۸۵
۵. یکپارچگی معنوی.....	۹۷
۶. متعهد به وظیفه.....	۱۰۳
۷. شادی حاصل از انفعال.....	۱۱۷

### بخش سوم: مفهوم‌پردازی‌ها

۸. پرورش.....	۱۳۷
۹. شکاف‌های تمدن.....	۱۴۷

۱۵۷	.....	۱۰. گمشده در فکر
۱۶۵	.....	۱۱. ذهن گروهی
۱۷۵	.....	۱۲. امکان‌ها
۱۹۱	.....	۱۳. پایان‌بندی
۱۹۷	.....	کتاب‌شناسی
۲۰۳	.....	نمایه

## تقدیر و تشکر

مایلم از آرن جمستد و کمیلا سیلفورسکیولد از استکهلم بابت حمایتشان از این پروژه و کمکشان در آشنا شدن با لی یاون از دانشگاه پکن که مشغول ترجمه این اثر به زبان چینی است تشکر کنم.

مایلم از کن برودر فیلسوف و دوست قدیمی‌ام تشکر کنم که متن را خواند و نظرش را با من در میان گذاشت؛ همچنین از ناوهیکو تاچی همکار ژاپنی، دوست و مترجم که متن را خواند و نقد کرد سپاسگزارم. به‌علاوه، مدیون تاچی و همکارانش در اوزاکا هستم که طی هفته‌های حضورم در آن‌جا و ارائه درسگفتار در آن شهر زیبا مرا و کارم را به گرمی پذیرا شدند. از سارا نیتون، روانکاو، متشکرم که با صبوری بی‌پایانش دست‌نویس‌های مختلف را مطالعه کرد و آن‌ها را نقد و با مهارت ویرایش کرد. با این حال، ایده‌های ارائه‌شده در این متن متعلق به نویسنده‌اند و لزوماً دیدگاه‌های کسانی را که درباره اثر اظهار نظر کرده‌اند منعکس نمی‌کنند. از کیت هاوس بابت تشویق‌ها و یاری‌هایش در طی سال‌هایی که در راتلج لندن ویراستار ارشد بوده و همچنین بابت حمایت مستقیم و پرشورش از این کتاب نسبتاً نامتعارف بسیار سپاسگزارم.

همچنین مایلم از ناشران زیر بابت اجازه نشر مجدد قطعه‌هایی برگرفته از کتاب‌هایشان تشکر کنم:

نشر دانشگاه کالیفرنیا برای اجازهٔ بازنشر مطالبی از  
*The Poems of Mao Zedong*, pp. 65-6 (1997).

سه شعر از کتاب

*The Penguin Book of Japanese Verse* translated by Geoffrey Bownas and Anthony Thwaite (Penguin Books 1964, revised edition 1998, 2009).  
Translation © Geoffrey Bownas and Anthony Thwaite, 1964, 1998, 2009.

نماد چینی ارابهٔ جنگی از

*China: Empire of Living Symbols*, Cecilia Lindquist, Da Capo Press, 1991.

برگزیده شعرهای کوتاهی از

‘The Festival of Pain’ and ‘The Abyss of Sound’ by Chông Hyonjuong

و برگزیده شعر کوتاهی از

‘The Game and the Moon’ by Kim Su-yông featured in *Modern Korean Literature*, edited by Peter H. Lee, Honolulu, University of Hawai’i Press, 1990, pp. 46, 161.

‘Him I’m Thinking Of’, in *Chinese Poetry: An Anthology of Major Modes and Genres*, Wai-Lim Yip, p. 79. Copyright © 1997, Duke University Press. All rights reserved. Reprinted with permission of the publisher.  
[www.dukeupress.edu](http://www.dukeupress.edu)

برگزیده‌هایی از

‘After an Ancient Poem’ from *The Selected Poems of Li Po*, translated by David Hinton. Copyright © 1996 by David Hinton. Published by Anvil Press Poetry in 1998.

برگزیده‌هایی از

‘The Journey North’, ‘Adrift’, ‘Song of the War-Carts’, ‘The River Village’ and ‘Two Impromptus’ from *The Selected Poems of Tu Fu*, translated by David Hinton. Copyright © 1988 by David Hinton. Published by Anvil Press Poetry in 1990.

‘The Yellow Bicycle’ (6 lines) from *Praise* by Robert Hass, copyright ©

1979 by Robert Hass. Reprinted by permission of HarperCollins Publishers.

برگزیده شعرهای کوتاهی از

O Cham, Myungok, Ch'On Kūm, Chu ũisik, Pak Hyogwan and Kim Sujang from *The Columbia Anthology of Traditional Korean Poetry*, edited by Peter H. Lee. Copyright © 2002 Columbia University Press. Reprinted with permission of the publisher.

برگزیده شعرهای کوتاهی از

Kim Sowol, from *The Columbia Anthology of Modern Korean Poetry*, edited by David R. McCann. Copyright © 2004 Columbia University Press. Reprinted with permission of the publisher.

برگزیده شعرهای کوتاهی از

*Zhuangzi: Basic Writings*, edited by Burton Watson. Copyright © 2003 Columbia University Press. Reprinted with permission of the publisher.



## مقدمه

خاستگاه این اثر مجموعه درسگفتارهایی است که قرار بود در سال ۲۰۱۰ در کره، پس از برگزاری توری در ژاپن در سال ۲۰۰۹، ارائه شود. نخست مناسب دیدم گفتارهایم را بر اساس تفاسیری از فیلسوفان مهمی که آثارشان دنیای شرق را تحت تأثیر قرار داده است تنظیم کنم، به ویژه لائوتسه، کنفوسیوس، و جُوانگ‌زه، و سپس پیوندهای احتمالی دیدگاه‌هایشان با تفکر غرب را بررسی کنم.

با این حال، ضمن آمادگی برای این کار، میان تفکر شرق و تفکر روانکاوانه رابطه‌ای مشاهده کردم که باعث شد پروژه به تلاشی در جهت ربط دادن بعضی جنبه‌های روانکاوی به شیوه‌های شرقی بودن تبدیل شود. افزون بر این، شیفته نتایج هیجانی و اندیشه‌ای استثنایی نویسه‌های چینی<sup>۱</sup> شدم، و خوانشم از لی پو، وانگ وی، توفو و شعرای کره و ژاپن مرا با فرمی از شعر که منحصر به آن بخش از جهان است آشنا کرد. نه تنها در حال یادگیری راجع به تفکر شرقی بودم، بلکه در حال کشف نحوه درگیر کردن ذهن با شعر در این تفکر بودم که به واسطه آن مردم با

---

1. Chinese characters

از بر خواندن اشعار درگیر نوعی رؤیاپردازی آزاد و نامحدود می‌شوند. در نتیجه، موضوع کتاب به نظریه ذهن - ذهن شرقی - نزدیک شد که به نظر می‌رسید پیامدهای مهمی برای مطالعه فرایندهای ذهنی در غرب و به‌ویژه آن فعل ذهنی که روانکاوی می‌نامیم داشته باشد.

این پروژه شگفتی‌های بی‌پایان داشت. از آن‌جا که در مطالعات شرقی تازه‌کار بودم، احساس می‌کردم دنیای نویی به رویم گشوده شده، و هم‌زمان چیزهایی راجع به روانکاوی می‌آموختم که پیش‌تر هیچ‌گاه متوجه نشده بودم. با این حساب، این کتاب نه تنها مطالعه‌ای کاملاً غیرمتعارف راجع به شیوه تفکر و زیست شرقی است، بلکه «رویداد» فکری شگرفی در زندگی نویسنده به عنوان روانکاو محسوب می‌شود.

با این‌که چین بیش از چهارهزار سال به روی مسافران و تاجران دنیای غرب و سایر نقاط جهان گشوده بوده، به نظر می‌رسد همچنان در انزوای قابل توجهی قرار دارد. بخشی از این امر به دیدگاه چینی‌های باستان بازمی‌گردد که چین را مرکز جهان و فرهنگش را بهترین در میان سایر فرهنگ‌ها قلمداد می‌کردند، ولی انزوای چین، و در واقع کره و ژاپن و دیگر کشورهای خاور دور دلایل دیگری هم دارد. دلیلش تکبر، ملی‌گرایی یا بی‌علاقگی به سایر فرهنگ‌ها نیست. علتش این است که نحوه تفکر شرقی‌ها با غربی‌ها فرق دارد.

هدف این کتاب سیاحت در ذهن شرقی است، اما از ابتدا با خطرهای تقسیم ساده‌انگارانه جهان به شیوه‌های مختلف تفکر مواجه می‌شویم، و مواجهه من با چالش مذکور همراه با ترس و لرز است. آیا به‌کارگیری اصطلاحاتی همچون «ذهن شرقی»، «ذهن خاوری»، «ذهن چینی» - یا حتی «ذهن غربی»، «ذهن باختری»، یا «ذهن اروپایی» - موجه است؟ این مقولات نه تنها دلبخواه و فروکاهشی‌اند، بلکه - همان‌طور که امیدوارم در این کتاب نشان داده شود - از بعضی جهات دقیق نیستند. با این حساب،



طنز این سیاحت در این است که برای پیشبرد استدلالم باید به حقایق نصفه و نیمه بسنده کنم.

ایده اصلی این کتاب این است که در بحث از تفاوت میان شیوه‌های تفکر غربی و شرقی منظورمان ذهن‌های متفاوت نیست بلکه درباره بخش‌های مختلف ذهن صحبت می‌کنیم. به لحاظ تاریخی، تفکر شرقی به فرم‌هایی از اندیشه‌گرایی داشته که بر «نظم مادرانه» مبتنی‌اند در حالی که تفکر غربی فرم‌های مبتنی بر «نظم پدرانه» را انعکاس می‌دهد.

منظور از نظم مادرانه فرم‌هایی از شناخت است که در مقام جنین، نوزاد و کودک نوپا تا پیش از اکتساب زبان به خود انتقال داده می‌شوند. این دانش نمایشگرانه است. جهان به مثابه شیء خود را نمایش می‌دهد. یا نمایش داده می‌شود. و در نتیجه تأثیراتی در خود به جا می‌گذارد. مثلاً مادر با اصول موضوعه بی‌شمار بودن و ارتباط برقرار کردن که در منطق اعمالش نمایش داده می‌شود به نوزاد آموزش می‌دهد. این اعمال را ایگوی نوزاد جذب می‌کند تا تبدیل به پارادایم‌های فرم‌بخشی شوند که تا حدی بر خود نوزاد<sup>۱</sup> حکومت می‌کنند. این دانش در همه بزرگسالان باقی می‌ماند و در مجاورت نظم پدرانه است.

مقولات مختلف ارتباطی‌ای که نوزاد تجربه می‌کند. از جمله صدا، تصویر و تماس فیزیکی. تأثرات را به تجربه‌های هیجانی که شاکله روابط بشری‌اند تبدیل می‌کنند.

منظور از نظم پدرانه آن دسته از مقولات ارتباطی است که وابسته به زبان‌اند. این مقولات دیدگاه‌های پدر و بعدها مفروضات و قوانین جامعه را منتقل می‌کنند.

البته در واقعیت، مادران و پدران مرتباً از هر دو نظم تبعیت می‌کنند. به بیان ساده، ذهن شرقی فرم‌های پیشاکلامی یا غیرکلامی هستی، تفکر و

ارتباط را ترجیح می‌دهد (نظم مادرانه) در حالی که ذهن غربی برای انتقال منویات خود و عملکردهایش طبق نظم پدرانه عمدتاً به ابزار ساختارمند کلامی متکی است. ذهن شرقی از زبان برای خلق تفاسیر ممکن از معنا استفاده می‌کند و بیشتر تلویحی است تا تصریحی. اما ذهن غربی به دنبال تعاریف روشنی است که صریح باشند و به تفاسیر مختلف راه ندهند. پایه و اساس ذهن شرقی را پنج اثر کلاسیک تشکیل می‌دهد که سه مورد از آن‌ها تبدیل به ساختارهایی ادبی شدند که تجلی ذهن چینی اند: کتاب سرودها (یا کتاب اشعار)<sup>۱</sup> (شی جینگ)، کتاب مناسک<sup>۲</sup> (لی چی)، کتاب تغییرها<sup>۳</sup> (بی جینگ). این پنج اثر که آن‌ها را «متون مادر» می‌نامم شالوده ذهنی نوشته‌های لائوتسه، کنفوسیوس، موزه، منسیوس، جُوانگ‌زه و پساکنفوسیوسیان را تشکیل می‌دهد که آثارشان طی قرن‌ها به کوشش نویسندگان مختلف و به شکل تفاسیر گردآوری شده به دست ما رسیده است. در نتیجه، هر یک از متون فلسفی نتیجه زیرفرهنگ‌هایی است که تحت عناوین دائوئیسم، کنفوسیوس‌سیسم، نوکنفوسیوس‌سیسم و غیره شناخته می‌شوند. این دوره‌های طولانی شکل‌گیری تفاسیر مبتنی بر منابع را، با توجه به رابطه‌شان با متون مادر، می‌توان با نظر به شکل‌گیری مناسک و اشعار چینی که هدایت زندگی را بر عهده دارند «ابژه‌های انتقالی»<sup>۴</sup> (اصطلاح وینیکات) یا به بیان بهتر «لحظه‌های انتقالی»<sup>۵</sup> قلمداد کرد.

متون مادر شرقی و مفسران انتقالی آن‌ها چارچوبی برای تمامی انسان‌ها به دست می‌دهند در حالی که ذهن غربی، گرچه قطعاً فرم‌هایی از زندگی را برای مقاصد سنتی پرورش می‌دهد، شیفته خودِ تکرر است، یعنی فردی که از گروه جدا می‌شود و سنت را به چالش می‌کشد. گفتمان شرقی ابهام دارد، به نحوی که امکان شکل‌گیری ارتباط مشترک را فراهم

1. *The Book of Songs* (or *Book of Poems*)      2. *The Book of Rites*

3. *The Book of Changes*      4. transitional objects      5. transitional moments

می‌کند، در حالی که گفتمان غربی طرفدار روشنی و تمایز واضح میان گوینده و گیرنده است. در نتیجه پیام نشان‌دهنده تفاوت است، یعنی عملی است که مردم را از هم جدا و متمایز می‌کند.

ژاک گرنه<sup>۱</sup> در بحثی راجع به فیلسوف پسا قانون‌گرا،<sup>(۱)</sup> هسون تسو،<sup>(۲)</sup> (۲۹۳-۲۳۵ ق.م) که ذات بشر را آشفته و نیازمند آیینی‌گری عمیق جهت ایجاد ساختار هدایتگر اجتماعی می‌داند، چنین جمع‌بندی می‌کند: «مشکلاتی که در برقراری گفتگو میان تمدن‌های اروپایی و چینی در سده هفدهم بروز پیدا کردند قابل درک اند.»<sup>(۳)</sup>

دیوید هال و راجر ایمز در اثر فوق‌العاده‌شان با عنوان تمهیداتی برای فهم چین<sup>۲</sup> می‌گویند تفکر غربی علی است ولی تفکر شرقی بر همبستگی مبتنی است. منطق غربی کنایی یا دارای زمان خطی است؛ تفکر شرقی استعاری یا دارای همزمانی است. گرچه در چین شاهد دوره‌های ادواری افزایش علاقه‌مندی به منطق و تفکر عقلانی هستیم، «این گرایش‌ها عملاً جای خود را به طور کامل به فعالیت‌های بیناشخصی ملموس در زمینه تفکر تمثیلی دادند.»<sup>(۴)</sup> چینی‌ها در بررسی جهان، به جای تکیه بر تفاوت‌های ذاتی، توجه خود را به فرم‌های مختلف فرایند جهان معطوف کردند.

حوالی ۳۵۰۰ ق.م، آریایی‌های هندواروپایی وارد شمال هند شدند و با جمعیت بومی هند درآمیختند. از این ترکیب هندوئیسم پدید آمد. سی. اسکات لیتلتون<sup>(۵)</sup> می‌گوید آن‌ها ایده‌هایی نه‌چندان متفاوت با ایده‌های یونانیان باستان در آن دوره آفریدند. در همان ناحیه، یعنی شمال هند، بودا در اواخر قرن ششم و اوایل قرن پنجم ق.م زندگی می‌کرد، و از آن قسمت از جهان دو جنبش بزرگ پدید آمد: هندوئیسم و بودیسم.

حدود ۲۵۰۰ ق.م در شهر اور واقع در سومر (عراق امروزی) که در حدود دوهزار مایلی شمال غربی هند واقع است شاهد اولین حماسه

کاملاً غربی هستیم: حماسهٔ گیلگمش. این حماسه شاهدهی است بر عزم فرد جهت غلبهٔ یک‌تنه بر جهانش و به جا گذاشتن ردی که هزاران سال باقی بماند. انکیدو با حیوانات و در دل طبیعت زندگی می‌کرد تا این‌که زنی او را فریفت و از این رهگذر به اجبار متمدن شد. گیلگمش با شکست دادن انکیدو در واقع بر طبیعت غلبه کرد. این حماسه حدود دوهزار سال پیش از حماسه‌های هومری (متعلق به حدود قرن هشت ق.م) ظهور کرده است، ولی میان دورهٔ سومری تا دورهٔ هومری خط فکری آشکاری وجود دارد که به بلندپروازی‌های جستجو محورانهٔ بشر معطوف است. انسان باید بر دنیای طبیعت غلبه کند و با اعمال قهرمانانه به یادماندنی‌اش رد خود را در زندگی بر جای گذارد. در این جا تأکید بر فرم مجرد خود فردی است، و همچنین تأکید بر این حقیقت تراژیک که حتی غنی‌ترین زندگی نیز با مرگ پایان می‌یابد و امیدی به رستاخیز نیست.

به بیان دیگر، در این بخش از جهان، با ارتباطات قدیمی میان نژادها و گروه‌های قومی متفاوت بسیار، شاهد دو سنت فکری هستیم که یکی به شرق و دیگری به غرب می‌گراید.

در سفر به شرق در حدود سال دوهزار ق.م، وارد قلمروهای معنوی هندوئیسم و سپس فلسفهٔ چینی می‌شویم که بر وظیفهٔ انسان برای زیستن در هماهنگی با طبیعت و انطباق با آن و احترام به آن تأکید دارد. آن‌ها حیات بشر را صرفاً صورتی گذرا تلقی می‌کردند.

با این حال، این سخن بدان معنی نیست که ذهن شرقی هیچ درکی از خود فردی ندارد؛ در واقع، به هیچ روی چنین نیست. هندوئیسم معتقد به برهمن یا روح کلی است، ولی همچنین قبول دارد که این اصل کلی در هر شخصی به طریقهٔ منحصر به فردی وجود دارد: خود درونی یا آتمن. همچنین ارتباط میان درمه - نظم اخلاقی، اجتماعی و الهی امور - و خرمة - فعل فرد - را تصدیق می‌کند. از این منظر، چنان‌که خواهیم گفت،

هندوئیسم تعارض میان خود فردی و گروه را پیش‌بینی و ساختارش را مشخص می‌کند. بعدها در چین برای فایق آمدن بر همین تعارض از اصطلاحات سکولار متفاوتی استفاده شد.

حماسه غربی بر ماجراجویی‌های بشر در دنیای بیرونی و آزمودن قدرت و استقامت و شجاعت و هوش قهرمان مبتنی است، اما متون شرقی بر لحظات گذرا و معمولی سفر زندگی تأکید دارند. در سنت هندو، این مستلزم یافتن پیوندی میان آتمن فرد و روح کلی بشر است، و این یافتن - مکشا -<sup>۱</sup> عملی استعلایی تلقی می‌شود. در شرق استعلا، در غرب قهرمانگری.

هم شرق و هم غرب زندگی بشر را همچون سفر می‌دانند، ولی دریافته‌اند از این سفر متفاوت است. ذهن غربی دنیای مادی را سیاحت می‌کند و در سفری بی‌پایان شواهد جدیدی کشف می‌کند که ماجراجویانش را مفتخر می‌سازد، ماجراجویانی که یافته‌هایشان تعیین‌کننده هویتشان است. تأکید بر اقدام ماجراجویانه‌ای است که به واقعیت نفوذ می‌کند، آن را تحلیل و سازماندهی می‌کند، و مقتضی افزایش دانش است. ذهن شرقی دنیای معنویت را سیاحت می‌کند و مواضعی درونی کشف می‌کند که خود با اتخاذشان بتواند به کمک آگاهی اوج‌یافته فرم‌های پیوسته خلاقانه‌تری از امر درون‌بود<sup>۲</sup> در خود متجلی کند. هدف این است که ظرفیت تخریبگر فرد به حداقل برسد و با فرم‌های دینی و اجرای مناسب راهی برای پرورش انسانی بهتر فراهم گردد.

در غرب، به دلیل سنت خودبازنمایش<sup>۳</sup> با کلمات، زبان متاع خرد است. زبان دموکراتیک است و اجازه می‌دهد دیگران با یافته درگیر شوند و در آن مذاقه کنند. فرم شرقی خودنمایشگری<sup>۴</sup> عبارت است از زیستن به صورتی که مثل اعلا باشد. هرچه کمتر صحبت شود بهتر است، زیرا زبان

---

1. moksha    2. the immanent    3. self-representation    4. self-presentation

نشان می‌دهد که فرد در نحوهٔ بودنش خودآشکار نبوده است. در غرب سخن گفتن یعنی درگیر شدن؛ در شرق سخن گفتن یعنی منزجر کردن. در سراسر این کتاب میان «نمایش» و «بازنمایش»، میان خودنمایشگری و خودبازنمایش تمایز قایل خواهیم شد. نمایش (در هر بافتاری) عبارت است از فرم نوعی هستی یا ارتباط؛ اما بازنمایش ناظر به محتوای ارتباط است. ذهن شرقی عمدتاً بر نمایش تأکید دارد و اغلب از بازنمایش روگردان است، در حالی که از نظر ذهن غربی محتوا اساس ارتباط است.

البته با این‌که شرق و غرب در میزان تأکیدی که بر بسیاری از فلسفه‌های مهم زندگی دارند با هم فرق می‌کنند، این تمایزات هرگز مطلق نیستند. محققان می‌گویند حماسه‌هایی شرقی وجود دارد که تماماً دربارهٔ دستاوردهای خود قهرمان‌اند – حماسهٔ ژاپنی هیکه مونوگاتاری (داستان خانهٔ تaira)<sup>۱</sup> که متعلق به قرن دوازدهم است با سرود رولان<sup>۲</sup> مقایسه شده است. از آن طرف در غرب نیز شاهد حماسه‌هایی همچون حکایات قرون وسطایی هستیم که به بینش معنوی تری راجع به فرم زندگی فردی معطوف‌اند.

غرض این نیست که شرق و غرب به کلی متفاوت با یکدیگر تلقی شوند. از بعضی جهات، چارچوب‌های ذهن شرقی و غربی وجوه مشترک فراوانی دارند. در واقع، در ادامه نشان خواهیم داد که هر دو منشعب از ذهنی واحدند، و این وحدت اولیه پیوند مجدد دو ذهنیت را مهم‌تر می‌داند. با این حال، قطبیت‌ها به رسمیت شناخته می‌شوند تا تفاوت این دو سنت در تأکید بر جنبه‌های بسیار گوناگون انسان ملموس گردد، جنبه‌هایی که به تفاوت‌هایی ژرف در نحوهٔ تلقی جهان می‌انجامند.

هر دو ادیان نیرومندی پدید آورده‌اند که پژوهشگران راست‌کیشی پرورده‌اند که متون مقدس را بنا به شیوه‌های توصیه‌شده تفسیر می‌کنند. به بیان دیگر، در هر دو شاهد وجود سلسله‌مراتب در دین هستیم، به‌ویژه

---

1. *Heike Monogatari (Tale of the House of Taira)*      2. *The Song of Roland*

اگر مکاتب غامض در دل مکتب ودانتایی فلسفه هندو - مبتنی بر تفسیر اوبانیشادها - را با تفاسیر قرون وسطایی اولیه از کتاب مقدس در غرب مقایسه کنیم.

با وجود این، گرچه هر دو سنت متون مقدسی دارند که به طور شفاهی انتقال یافته‌اند و اغلب از زمینه‌ای برای قرائت موسیقایی برخوردارند، شایان توجه است که در شرق نه فقط محتوای متون مقدس تلقی می‌شود بلکه آواشان که به صدای بلند خوانده می‌شود نیز فی نفسه تجربه‌ای مقدس به شمار می‌رود. بار دیگر شاهد تأکید شرق بر فرم هستیم. در عصر افلاطون و ارسطو، اساس جامعه یونانی پولیس بود، جایی که فرمان‌های دینی از مدت‌ها پیش سکولاریزه شده و به موضوع مباحثات بدل گشته بودند و قوانین در کانون مشاجرات دموکراتیک پیوسته بازمینی می‌شدند. در همان زمان، چین معطوف به تمرکزگرایی بود؛ جمعیت‌های بزرگ را با آمیزه‌ای از دین و فرمانبرداری و نظام اخلاقی که بر همکاری تأکید داشت یکپارچه می‌کردند. چینی‌ها اهل به پرسش کشیدن قوانین نبودند و معمولاً به هر کس که ممکن بود ایده‌های جدیدش پایه‌های اقتدار را سست کند روی خوش نشان نمی‌دادند. گرچه چین سیستم تفکر عقلانی خودش را توسعه داد و به کمک آن موفق شد به امور تجاری، نظامی و فنی جدید سامان بخشد، هرگز ذهنیت دوران باستان را کنار نگذاشت. ذهنیت باستان و ذهنیت جدید همچنان دست در دست یکدیگر داشتند.

ژاک گرنه با مقایسه یونان و چین در سده‌های پنجم تا سوم ق.م ادعا می‌کند که می‌توان فلسفه چین را به صفت «اندام‌وارانگار»<sup>(۶)</sup> متصف کرد، فلسفه‌ای عقلانی ولی کیهان‌شناختی با مسائلی که در آن زمان برای فیلسوفان غربی هیچ‌گونه جذابیتی نداشتند. گرنه با مقایسه منسیوس<sup>(۷)</sup> با یونانیان ادعا می‌کند که توجه منسیوس معطوف به مکمل بودن «عملکردهای تولیدی و مدیریتی»<sup>(۸)</sup> بود، در حالی که یونانیان به «تضاد

بنیادین» میان «دنیای محسوس و دنیای معقول» علاقه‌مند بودند، این تمایز را چینی‌ها «تصنعی می‌دانستند و بی‌تردید رد می‌کردند».<sup>(۹)</sup>

گرنه معتقد است که موانع زبان‌شناختی اجازه نداد چینی‌ها فلسفه هستی‌پروورانند و «منطق را گسترش دهند».<sup>(۱۰)</sup> یونانیان در پی حقیقت بودند، اما چینیان مسیر دیگری در پیش گرفتند و به مؤلفه‌های قوام‌دهنده نظم اجتماعی، طبیعی و کیهانی پرداختند.

گرنه اشاره می‌کند که علم فیزیک در یونان و چین به موضوعات بسیار متفاوتی می‌پرداخت. یونانیان جهان را در چارچوب چشم‌اندازهایی مبتنی بر فضای هندسی نظم می‌دادند ولی چینیان بیشتر به «پدیده مغناطیسم و لرزش، جزرومد، و امواج صوتی و زلزله علاقه‌مند بودند».<sup>(۱۱)</sup> در تصنیف موسیقی، چینی‌ها به «کیفیت صوتی آلات مختلف و نحوه ساخت مدل‌های بی‌نقص و کارآمد زنگ‌ها توجه داشتند، در حالی که یونانیان تعریفی از گام‌های موسیقی ارائه دادند که مبتنی بر هندسه بود».<sup>(۱۲)</sup>

گرنه به سؤالی که در این جا مطرح شد می‌پردازد: آیا عقب‌ماندگی نسبی چینی‌ها که مثلاً در بی‌علاقگی‌شان به منطق مشهود است نشان‌دهنده «مرحله‌ای فروتر در تکامل ذهن بشر» است؟<sup>(۱۳)</sup> او این سخن را مردود می‌شمرد، ولی با توجه به اهداف ما درخور بررسی بیشتر است. یک جنبه از استدلالی که در این تحقیق ارائه می‌شود این است که گرچه اذهان غربی و شرقی فرم‌های فکری بسیار متفاوتی تولید کرده‌اند، اکنون (به دلایل بسیار) در حال توجه به یکدیگرند و به نظر می‌رسد با توجه کردن به هم یکدیگر را تکمیل می‌کنند، حتی اگر همجواری‌شان محل اختلاف باشد. ژان پیر ورنان<sup>۱</sup> در این باره می‌گوید: «این‌طور نبوده که چینیان به اندازه یونانیان پیش نرفته باشند، بلکه آن‌ها در مسیر متفاوتی پیشرفت کرده

---

1. Jean-Pierre Vernant



بودند.»<sup>(۱۴)</sup> یونانیان انسان ایدئال را که نمونه ترکیب نگرش‌های مختلف باشد می‌ستودند - ورنان او را «روح رقابت‌جو»<sup>(۱۵)</sup> می‌نامد. تلاش برای اثبات برتری خود بر همگان، برای سخاوت داشتن در حد اعلا که به مناعت طبع بینجامد، و از همه مهم‌تر «میل به خودمختاری و عدم سرسپردگی»<sup>(۱۶)</sup> در تضاد آشکار با دریافت کنفوسیوسی از فضیلت است که از راه ترک خصال انسانی حاصل می‌گردد - ایدئالی که ذن نیز، که در پی بودا شدن است، در پی آن است.

ورنان بخشی از پژوهش جالب آندره جی. هودریکور<sup>(۱۷)</sup> را نقل می‌کند که شرق و غرب را بر اساس تقسیم‌بندی بنیادین اجتماعی مقایسه کرده است: ذهنیت گله‌داران و ملوانان در مقایسه با ذهنیت باغبانان. ذهنیت گروه اول مستلزم وجود یک رهبر است - همان‌طور که چوپان گله‌اش را هدایت می‌کند انسان‌های جامعه نیز باید هدایت شوند - در حالی که از نظر باغبان بهترین نظم اجتماعی همان نظم طبیعی است که نیازی به مداخله نداشته باشد.

هندوئیسم، به تعبیری، نوعی ضربه‌گیر میان غرب و شرق است. گرچه مقدّر بود که تأثیر عمیقی در فلسفه چین بگذارد، از همان ابتدا شباهت‌هایی با بالیوود<sup>(۱۸)</sup> داشت زیرا سرشار بود از داستان‌های شگفت شبیه سریال‌های آبکی از ویشنو و تجسد‌هایی که ویشنو از طریق آن‌ها در درام‌های مختلف حضور پیدا می‌کرد. راهایانا شاید مشهورترین نمونه از این دست باشد، چرا که شخصیت قهرمانِ رام، که تجسم ویشنو است، همان آزمون‌های مکرر ایمان را می‌داد. راهایانا در اصل داستان پهلوانی دینی است، و شیوا ضد قهرمان کاملی است که به واسطه ابداعات بی‌پایان تخیل هندو به فرم‌های مختلف درمی‌آید.

هندوئیسم سوررنالیسم دینی است و در مقایسه با ریاضت‌های مسیحیت و بودیسم به طرز لذت‌بخشی افراطی است. بی‌شمار اسطوره

آفرینش، تعداد زیادی از خدایان بزرگ و کوچک در خود جای داده و هر روستای دورافتاده‌ای بازنمایش‌های خودش را از خدایان دارد.

همان‌طور که گفتیم، در مفاهیم درمه و خرمة نشانی از آنچه به چین و بعدها به بودیسم انتقال داده خواهد شد مشاهده می‌شود. درمه ناظر بر نظم جهان است و شامل اعمال دینی، اجتماعی و اخلاقی که بشر باید از آن‌ها تبعیت کند. خرمة عمل انفرادی بشر است که وظیفه معنوی و اخلاقی‌اش باید بخشی از نظم کیهانی درمه باشد. مفهوم هندوی تناسخ - چرخه زایش و باززایش - به این شکل در غرب یا خاور دور یافت نمی‌شود. اما برخلاف برخی ادیان متأخر شرقی اهداف و وظایف زندگی فرد را به رسمیت می‌شناسد و لذت بردن و موفقیت مادی در تجسد انسانی شخص را ارج می‌نهد.

با این‌که هندوئیسم جنبه‌هایی از غرب و شرق را در خود دارد، تفاوتش همچنان با هر دو بارز است و اصول موضوعه ذهنی‌ای دارد که می‌توان آن‌ها را خط قاطع میان شرق و غرب دانست. از آن‌جا که این کتاب به خاور دور می‌پردازد، در کمال تأسف باید از کاوش بیشتر در مورد تفکر هندو صرف‌نظر کنم، گرچه شباهت‌های خیره‌کننده‌ای میان تأثیر آن در هند و جایگاه کنفوسیوس‌سیسم و دائوئیسم در چین وجود دارد. در این اثر حق بودیسم ذن ادا نشده، اما باید توجه داشت که پل بسیار مهمی است در آشتی دادن غرب و شرق که امروزه شاهد آن هستیم. این آیین به واسطه مفهوم دوهکا<sup>۱</sup> (این ایده که ما ناپایداریم و زندگی سراسر رنج است) همچون مسیحیت نگاه بدبینانه و زاهدانه‌ای به زندگی دارد. با این حال، با مفهوم سمسارا<sup>۲</sup> (باززایش) پیوندی میان رنج بشر و قلمرو فرم‌های ناب که از رنج خالی است ارائه می‌کند. انسان با مراقبه دوهکا را کاهش می‌دهد و سپس از آن فرامی‌رود. وقتی به سراغ فلسفه و شعر چین

و ژاپن می‌رویم، آن‌جا که رنج زندگی و ناپایداری‌اش به طرز تقریباً تحمل‌ناپذیر بازنموده می‌شود، به سهولت می‌توان دریافت که چگونه مؤلفه‌های بودیسم، پس از آن‌که اسلام تقریباً آن‌ها را از هند ریشه‌کن ساخت، وارد چین شدند و خانه جدیدی یافتند.

روانکاوی، به‌ویژه در بریتانیا، به ابرازهای پیشاکلامی مراجع می‌پردازد که عبارت است از نظم ارتباطی میان مادر و نوزاد. از این منظر، درکش از خود در مقایسه با سایر مکاتب روانکاوی (مثلاً فروید و لکان) به ذهنیت شرقی نزدیک‌تر است، زیرا این مکاتب بیشتر به دنیای کلامی متکی‌اند. در ادامه به این مبحث خواهم پرداخت که در آثار مهم دانلد وینیکات و مسعود خان شاهد فرم‌های شرقی اندیشه و هستی هستیم، با این‌که ظاهراً نتوانسته‌اند متوجه آن شباهت بشوند. فروید خودبازنمایش را ترجیح می‌دهد، به‌ویژه از طریق تأکیدش بر تداعی آزاد، اما پراکسیس وینیکات و خان مبتنی بر خودنمایشگری است - بر هستی یا فرم به مثابه ارتباط. با وجود این، در پایان کتاب حاضر خواهیم دید که اصول موضوعه اساسی روانکاوی - حتی اصولی که فروید به کار می‌بست - تا چه اندازه تجلی یکپارچه ساختن چارچوب‌های ذهنی شرقی و غربی به طور ناخودآگاه است. روانکاوی از این دستاورد خویش عمدتاً بی‌خبر است. اثر پیش رو سه بخش دارد.

در بخش اول، ذهن شرقی از منظر روانکاوی بررسی می‌شود و بدین منظور سه متن از متون مادر در نظر گرفته شده‌اند: کتاب سرودها (شی جینگ)، کتاب مناسک (لی چی) و کتاب تغییرها (بی جینگ).<sup>(۱۹)</sup> سایر «متون کلاسیک» عبارت‌اند از کتاب تاریخ<sup>۱</sup> (شو جینگ) و کتاب وقایع بهار و پاییز<sup>۲</sup> (لین جینگ). ششمین متن متعلق به کتاب موسیقی<sup>۳</sup> (یو جینگ) بود که در

---

1. *The Book of History*    2. *The Book of Spring and Autumn Annals*  
3. *The Book of Music*

دوره دولت‌های جنگ‌طلب<sup>۱</sup> در زمان دودمان چین<sup>۲</sup> (حدود ۲۳۱ ق.م)، هنگامی که تمامی کتب کلاسیک را می‌سوزاندند، از بین رفت. برخلاف سایر کتب، نتوانستند کتاب موسیقی را از نو جمع‌آوری کنند.

در بخش دوم مفسران انتقالی را بررسی خواهیم کرد - لائوتسه، کنفوسیوس، جُوانگ‌زه و دیگران. این افراد در آثارشان متون مادر را تفسیر کرده‌اند و خودشان نمونه زنده آن متون بوده‌اند، و سپس این آثار در سراسر فرهنگ چین منتشر شده‌اند. این اصول موضوعه بنیادین تبدیل به بخشی از «شناخته فکرناشده»<sup>۳</sup>(۲۰) فرهنگ شرقی شده‌اند، یعنی جزء ذاتی ساختارهای ذهنی ناخودآگاه جمعی کره‌ای‌ها، ژاپنی‌ها و دیگران، حتی با این‌که هر یک از این کشورها واجد سنت‌های خاص و تاریخ منحصر به فرد خود بوده است.

تفسیرهایی که در بخش دوم ارائه خواهم کرد به سبب توجه به فرایند تداعی از دیدگاه‌های انتقادی رایج‌تر فاصله می‌گیرد، زیرا نوشته‌های مذکور را به تفکر روانکاوی معاصر مرتبط می‌کنم.

در بخش سوم، روانکاوی اجتماعی ذهن فردی و گروهی را بررسی می‌کنم و نشان خواهم داد که علاقه روزافزون به روانکاوی در چین و خاور دور چگونه بیش از آنچه به نظر می‌رسد حاصل تکامل فکری طبیعی است.

در نتیجه، کتاب پیش رو ترکیبی از نوشته‌های سنتی شرقی، متون روانکاوی غربی، و خوانش خاص من از این دو دسته است. رشته‌هایی که این کتاب را تشکیل می‌دهند همگرایی‌ها و واگرایی‌هایی خواهند داشت. یکی از واگرایی‌ها به عملکرد خاص شعر در دنیای شرق و جایگاهش به عنوان بازنماینده ذهن شرقی مربوط است. یکی از همگرایی‌ها به پیدایش داستان منشور - نخست در چین و سپس در غرب - بازمی‌گردد که با

---

1. Warring Period    2. Qin Dynasty    3. unthought known

ساختارهای شاعرانه، حتی با این‌که با فرم وزندار شروع می‌شوند، فرق می‌کنند.

تأکید خواهم کرد که شعر از اساس کیفیت نمایشگرانه دارد (فرم بر محتوا اولویت دارد) در حالی که داستان روایی بازنمایشگرانه است (محتوا بر فرم اولویت دارد). این دو فرم، شعر و روایت داستانی، را به دو مؤلفه کاملاً متفاوت در روانکاوی ربط خواهم داد که همین به‌خودی‌خود می‌تواند پلی میان شرق و غرب باشد.

شعر پیش‌زمینه‌ای فراهم می‌کند برای این استدلال من که فرایند روانکاوی فرم شاعرانه خودش را دارد و به شیوه‌های شرقی بودن مرتبط است. با این حال، همچنین معتقدم بدون مطالعه دقیق ذات و عملکرد شعر در جوامع شرقی نمی‌توان ذهن شرقی را درک کرد. ویلیس بارنستون<sup>۱</sup> می‌نویسد: «شعر در چین به مثابه دیوار بزرگ چین است.»<sup>(۲۱)</sup> او در ادامه می‌گوید: «شعر تمدن چین را حفظ می‌کند»، نکته‌ای که من آن را از منظر روانکاوی بسط خواهم داد.

گرچه کتاب سرودها چندان شبیه گلچین اشعار نیست و بیشتر همچون مجموعه‌ای از تصنیف‌های محبوب است، نقش شروع سنت شاعرانه‌ای در چین دارد که بعدتر در خاور دور به شاخه‌های گوناگون تقسیم خواهد شد. تصنیف‌ها و سرودها جای خود را به ساختارهای شاعرانه پیچیده‌تر خواهند داد – مانند یوئه فو<sup>۲</sup> که در دودمان هان آغاز می‌شود و حدود هفتصد سال ادامه می‌یابد. گرچه شاعران هر از گاهی در معرض تحمیل موسیقی قرار می‌گیرند به نحوی که ابیات باید منطبق موسیقایی را دنبال کنند و نه خط فکر شاعرانه را، در عصر بزرگ نوشته‌های چینی (قرن هشتم م) شاعرانی همچون لی پو،<sup>۳</sup> وانگ وی،<sup>۴</sup> و تو فو<sup>۵</sup> اشعاری خلق کردند که همواره در فرایند فکر چینی حضور داشتند. امیدوارم بتوانم چرایی این امر را توضیح دهم.

خواننده مشاهده خواهد کرد که ممکن است در همان صفحه از کتاب شاعرانی از اعصار و کشورهای مختلف نیز معرفی کنم. شاید این کار به نظر پرت و بیراه بنماید، ولی با کنار هم گذاشتن اشعار بدین صورت معتقدم می‌توان امری بدون زمان و مشترک میان مردمانی که در سده‌های گوناگون و کشورهای مختلف زندگی می‌کنند به نمایش گذاشت. این متن با تأکید بر شعر منقطع شده، اگر مایلید بگویید مختل شده؛ توصیف شعر جایگزین مناسبی برای واقعیت خود شعر نیست.

سرانجام این‌که، چرا عنوان چین را برای این اثر انتخاب کردم، به‌ویژه که کره و ژاپن و ویتنام و دیگر کشورهای شرقی نیز سنن منحصر به فرد خودشان را دارند!

در چین صدها گویش وجود دارد و تا همین اواخر ساکنان مناطق مختلف این کشور لزوماً قادر به درک زبان گفتاری یکدیگر نبودند. با وجود این، هزاران سال است که از خط مشترکی که سرچشمه وحدتشان است استفاده می‌کنند. ژاک گرنه می‌گوید چینی مکتوب تا پیش از تجاوز فرانسه زبان رسمی ویتنام هم بود، و در کره نیز تا پیش از تجاوز ژاپن، و ژاپنی‌ها نیز زمانی که چین را اشغال کرده بودند از آن استفاده می‌کردند. ژاپنی‌های تحصیلکرده چینی می‌خوانند. گرنه می‌نویسد: «فرم‌های متصل خط چینی شالوده سیلاب‌های زبان ژاپنی و الفبای کره‌ای بودند.»<sup>(۲۲)</sup>

از سده چهاردهم تا اوایل سده بیستم کارمندان دولتی چین می‌بایست گلچین‌های کنفوسیوس را امتحان می‌دادند. دانشجویان کره‌ای، ژاپنی و ویتنامی تا اوایل قرن بیستم می‌بایست در امتحانات ملی گلچین‌ها شرکت می‌کردند. سیمون لیز<sup>۲</sup> ادعا می‌کند: «هیچ کتابی در تاریخ جهان نیست که به اندازه این اثر کوچک در طی زمانی چنین دراز در مردمانی چنین پرشمار مؤثر بوده باشد.»<sup>(۲۳)</sup>